

واکاوی نقش مروان بن حکم در شورش علیه خلیفه سوم، با نگاهی تازه به منابع

مجتبی گراوند^۱
محمد امرایی^۲

چکیده

خلیفه سوم، عثمان بن عفان (متوفای ۳۵ق)، در پی شورش گروه‌های مختلف مردم از شهرهای مدینه، بصره، کوفه و مصر، به قتل رسید. شورشیان به مروان بن حکم (متوفای ۶۵ق) که کاتب و مشاور عثمان بود، به شدت اعتراض داشتند و از جمله خواسته‌های آنان، عزل و محاکمه مروان بود. برخی او را مسبب اصلی تحریک مردم و به عبارتی دیگر، وی را رهبر منفی جریان اعتراضی علیه خلیفه می‌دانند.

این مقاله، نشان می‌دهد که برخی روایات مشکوک، مجعول و بی‌پایه در باره ماجرای قتل عثمان و نقش مروان در آن قضایا وجود دارد. مشهورترین این روایات، نامه‌ای است از زبان عثمان خطاب به والی مصر، در تنبیه و مجازات سران شورش که نوشتن آن را به مروان نسبت داده‌اند. پژوهش حاضر، در صدد است بر اساس منابع کتابخانه‌ای، با روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از شیوه نقد رجال حدیث، به جایگاه و نقش مروان در جریان قتل خلیفه سوم وضوح بیشتری ببخشد.

واژگان کلیدی

مروان بن حکم، قتل عثمان، روایات جعلی.

^۱. استادیار تاریخ اسلام دانشگاه لرستان: garavand.m@lu.ac.ir

^۲. دانشجوی دکترای تاریخ اسلام دانشگاه لرستان: papilonawaz94@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۱۸

مقدمه

شورش علیه خلیفه سوم، عثمان بن عفان و قتل وی، یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ اسلام است. از جمله امویانی که در دستگاه خلافت عثمان، به جاه و مقام رسید، پسرعموی او، مروان بن حکم بود که به عنوان کاتب و مشاور خلیفه منصوب گشت. پژوهش حاضر، در صدد است به این سؤال پاسخ دهد که مروان بن حکم، در جریان قتل خلیفه سوم چه نقشی داشت؟

پیشینه تحقیق

برخی محققان در تبیین و تشریح وقایع مربوط به قتل عثمان، به نقش مروان در این قضیه، به صورتی توصیفی و مختصر اشاره نموده‌اند. (جعفریان، ۱۳۸۵: ۱۵۰-۱۵۹؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۱۳؛ مادلونگ، ۱۳۸۸: ۱۳۰-۲۰۹؛ منتظرالقائم، ۱۳۸۶: ۲۹۸-۳۰۴) ولی سه مقاله به صورت تخصصی‌تر در باره این ماجرا تدوین شده است:

۱. مقاله‌ای با عنوان «بررسی زمینه‌های قتل عثمان»، در واکاوی زمینه‌های قتل عثمان، به دنبال اثبات بی‌گناهی و میراً دانستن حضرت علی علیه السلام از اتهامات بی‌اساس وارده بوده و در لابه‌لای تشریح مطلب، به طور سطحی و مختصر به نقش مروان در این جریان اشاره کرده است. (رضایی شیرازی، ۱۳۸۴: ۶۳-۸۵)

۲. مقاله‌ای با عنوان «زمینه‌های سیاسی - اجتماعی قتل عثمان»، با تبیین ویژگی‌های اعراب بدوی و حضری، زمینه‌های قتل عثمان را در تقابل این دو گروه جست‌وجو می‌کند و در ضمن، اشاره‌ای گذرا به نقش مروان دارد. (رحمتی، ۱۳۸۲: ۱۶۹-۱۸۴)

۳. مقاله‌ای با عنوان «ساختار سیاسی حکومت عثمان و نقش حزب اموی در آن»، نقش بنی‌امیه را در ساختار سیاسی حکومت عثمان تبیین می‌کند و مختصری نیز به جایگاه مروان در دوران خلافت عثمان پرداخته است. (بختیاری، ۱۳۷۷: ۵۶-۷۶)

این پژوهش، در صدد است با نگاهی جامع به منابع تاریخی و حدیثی، در نقل برخی وقایع تاریخ صدر اسلام، به واکاوی موضوع بپردازد. در ابتدا به زیست‌نامه و جایگاه اجتماعی و سیاسی مروان اشاره‌ای کوتاه می‌شود. سپس، نقش و عملکرد وی در اعتراض و شورش علیه خلیفه سوم ارزیابی می‌گردد.

الف. زیست‌نامه و جایگاه دینی، اجتماعی و سیاسی مروان بن حکم

در یک نگاه کلی، می‌توان زندگی و شخصیت مروان بن حکم را در چند مرحله تبیین و تحلیل کرد:

۱. مروان بن حکم از تولد تا ورود به عرصه سیاست

مروان، فرزند «حکم بن ابی العاص بن امیه» از تیره بنی عبدشمس و مادرش آمنه دختر «علقمة بن صفوان بن امیه کنانی» بود. در باره زمان به دنیا آمدن او، اختلاف است. از آن جا که گفته‌اند هنگام رحلت پیامبر ﷺ، مروان هشت سال داشت، (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۷؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۹۰) بر این اساس، به نظر می‌رسد که در سال دوم یا سوم هجری به دنیا آمده باشد. حکم بن ابی العاص، از بزرگ‌ترین دشمنان و استهزاکنندگان پیامبر ﷺ بود که روز فتح مکه مسلمان شد و به مدینه آمد. پیامبر ﷺ وی را به سبب اینکه به جاسوسی از آن حضرت پرداخته بود، به طائف تبعید کرد. مروان به هنگام تبعید پدرش، کودک بود و با وی به طائف رفت. بنابراین، مروان بن حکم جزء صحابه حضرت رسول ﷺ به حساب نمی‌آید و از آن حضرت نیز استماع حدیث نکرده بود. وی را در زمره طبقه نخستین تابعان آورده‌اند. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۶). مروان بن حکم در دوران خلافت پسرعمویش، خلیفه سوم، به مدینه آمد و به عنوان مشاور و کاتب شخصی خلیفه و بعدها به عنوان نگاهدار بیت‌المال به کار گرفته شد. (مسعودی، بی‌تا: ص ۲۵۴)

۲. کارنامه و عملکرد مروان بن حکم پس از قتل خلیفه

مروان، از موقعیت و منصب سیاسی خود بسیار سوء استفاده می‌کرد. عملکرد او در دوران خلافت عثمان، باعث اعتراضات عدیده مردم و در نهایت، قتل خلیفه گشت؛ تا جایی که برخی از منابع تصریح کرده‌اند که: «مروان بن حکم... از اسباب قتل عثمان بود.» (ابن حجر، ۱۴۱۵: ج ۶، ص ۲۰۴) بعد از کشته شدن خلیفه سوم، هنگامی که مردم با امام علی علیه السلام بیعت کردند، مروان از مدینه گریخت و به مکه رفت. (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۶۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۴۶۰) عایشه که به حج رفته بود و هنگام قتل عثمان در مدینه حضور نداشت، به مروان گفت: با خود چه خبر داری؟ مروان گفت: «بر خودمان پیروز شدیم.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۷۳) پاسخ مروان، مبهم و سربسته است. عبارت مذکور را فقط در این منبع یافتیم و سایر منابع تاریخی بدان اشاره

نکرده‌اند. معنای پاسخ مروان به عایشه، به ظاهر این است که «ما توانستیم جان خود را نجات دهیم.» ادامه همین روایت، در منبعی دیگر چنین است: «مردی از اهالی مکه به مروان گفت: تا می‌توانی از علی علیه السلام دوری کن؛ زیرا در جست‌وجوی توست. مروان گفت: علی علیه السلام مرا از روی ظن و گمان نمی‌گیرد و در باره من، جز به یقین عملی را انجام نمی‌دهد.» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۴۴۴) می‌توان گفت سند و مدرکی علم‌آور در خصوص توطئه مروان علیه عثمان وجود نداشته است؛ چه اینکه اگر وجود داشت، از منظر امام علی علیه السلام پنهان نمی‌ماند.

مروان در جنگ جمل، مقابل امام علی علیه السلام ایستاد؛ ولی پس از شکست ناکشین، امیرمؤمنان علیه السلام به وی امان داد. (شیخ مفید، ۱۴۱۶: ص ۴۱۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۴۴۳) برخی نقل کرده‌اند که مروان پس از بیعت با امام علی علیه السلام، به مدینه بازگشت و همان‌جا بود تا آنکه معاویه بن ابی‌سفیان به خلافت رسید. (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۸؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲: ج ۶، ص ۱۲) روایت اخیر نشان می‌دهد که مروان در جنگ صفین حضور نداشت؛ با این حال، روایات فراوانی دیگر تصریح دارند که مروان در جنگ صفین نیز در سپاه معاویه بود و در برابر امام علی علیه السلام ایستاد. (المنقری، ۱۳۸۲: ص ۴۳۹؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ج ۶، ص ۲۰۴). علی علیه السلام در باره مروان فرموده بود: «إِنَّهَا كَفَّ يَهُودِيَّةً»؛ یعنی دست او، همانند دست یهودیان است و اگر بیعت کند، پیمان شکنی می‌کند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۳)

معاویه بن ابی‌سفیان، به هنگام خلافت خویش، دو بار مروان را به فرمانداری مدینه گماشت. (الکتبی، [بی‌تا]: ج ۴، ص ۱۲۶) آورده‌اند که مروان در دوران امارتش بر مدینه، هر آدینه بر روی منبر، امام علی علیه السلام را دشنام می‌داد. (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۲۵۹)

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، معاویه به مروان بن حکم نامه نوشت که نگذار او را در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنند. مروان نیز در قامت امیر مدینه، به همراه جمعی از بنی‌امیه برای ممانعت از این کار، به آن‌جا رفتند. بنی‌هاشم و بنی‌امیه سلاح بر دست، آماده نزاعی خونین بودند. به هر روی، اقدامات مروان و بنی‌امیه کارگر افتاد و نگذاشتند امام حسن علیه السلام، طبق وصیتش در کنار حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن شود. (ابوحنیفه، ۱۳۶۸: ص ۲۲۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۶۱)

مروان و فرزندان او در واقعه حرّه و اقم، سپاه مسلم بن عقبه را برای ورود به شهر مدینه راهنمایی کردند. بدون شک، مروان می‌خواست از مردم مدینه زهر چشم بگیرد و دوباره به امارت آن‌جا بنشیند. با وجود این، به نظر می‌رسد مروان پیش‌بینی نمی‌کرد که ورود سپاهیان مسلم به مدینه، تا چه اندازه برای خودش نیز تبعات منفی به دنبال دارد. مسلم بن عقبه که به جهت سفاکی

و خونریزی‌هایش، به «مسرف» شهرت یافت، پس از ورود به مدینه، برای مروان نیز حرمت و احترامی قائل نشد. شاهد این ادعا، روایتی است که می‌گوید: مروان در باره شخصی شفاعت کرد که مسلم بن عقبه او را نکشد؛ ولی مسلم دستور داد بر گردن مروان [پس گردنی] بزنند! (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۱۱۹)

۳. فرجام کار مروان بن حکم

بعد از کناره‌گیری معاویه بن یزید (معاویه دوم) از خلافت، مروان بن حکم که دیگر پیر شده بود و در خود نیز یارای مقاومت نمی‌دید، در ابتدا قصد داشت به مکه نزد عبدالله بن زبیر برود و با او بیعت کند؛ ولی عبیدالله بن زیاد وی را در این باره سرزنش کرد و او را تشویق نمود که مردم را به خلافت خود فراخواند. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۳۰) سرانجام مردم شام با مروان بیعت کردند؛ به شرطی که بعد از مروان، خلافت به خالد بن یزید که کودکی هفت‌ساله بود، برسد. مروان با ام‌خالد ازدواج کرد و برای اینکه خالد را از چشم مردم شام بیندازد، در حضور بزرگان شام، به خالد دشنام داد و به مادر وی توهین کرد. بر اساس روایات مشهور، ام‌خالد به کمک کنیزانش مروان را کشت. مرگ مروان در سال ۶۵ هجری اتفاق افتاد. (ابوحنیفه، ۱۳۶۸: ص ۲۸۵؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۸۹)

مدّت خلافت مروان، کمتر از یک سال بود. گویند روزی امام علی علیه السلام درحالی که به مروان می‌نگریست، فرمود: «این شخص، رایت گمراهی را بر دوش خواهد کشید و این، پس از سپید شدن موهای زلفش خواهد بود و او را حکومتی است به اندازه‌ای که سگ، بینی خود را می‌لیسد.» (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۸؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲: ج ۶، ص ۵۰؛ نهج البلاغه، خطبه ۷۳)

ب. ارزیابی نقش مروان در شورش مردم ناراضی علیه عثمان

نقش مروان در شورش علیه خلیفه سوم را در چند محور می‌توان مورد مطالعه و بررسی قرار داد:

۱. شخصیت منفور و قدرت‌طلب مروان

مروان به دلیل رذایل اخلاقی و بسیاری دیگر از خصوصیات منفی که داشت، در میان عامّه مسلمانان منفور بود. وی را به سبب خلق و خوی آشفته‌ای که داشت، «خیط باطل» می‌نامیدند.

(الکتبی، [بی تا]: ج ۴، ص ۱۲۵) و چنان که برخی از مورخان نقل کرده‌اند: «مروان، مردی فحّاش بود.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۲۳) اسامه بن زید هم به مروان گفت: از پیغمبر شنیدم که می فرمود: «همانا خداوند، انسان فحّاش را دوست ندارد.» و تو ای مروان! مرا اذیت کردی و فحّاش هستی. (ابن منظور، ۱۴۰۴: ج ۲۴، ص ۱۸۲) نائله، همسر خلیفه سوم، وی را سفارش می کرد که از مروان دوری کن؛ زیرا «مروان نزد مردم قدر و هیبت ندارد؛ مردم او را دوست ندارند.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۵۴)

با وجود همه روایت‌های مذکور، امویان که به دنبال سیاست جعل و نشر حدیث ساختگی بودند، بعدها برای فضیلت تراشی و تقدس بخشیدن به چهره مروان، دست به جعل روایت زدند؛ برای نمونه، آورده‌اند که عمر بن خطاب، مروان را «سید شباب قریش» نامیده بود. (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۲۵۷) راوی نیندیشیده که روایت ساختگی‌اش با سیره عمر بن خطاب سازگاری ندارد و اگر خلیفه دوم چنین نظری در باره مروان داشت، چرا در دوران خلافتش حاضر نشد که طریّد رسول الله و فرزندش را به مدینه بازگرداند؟ و باز هم روایتی ساختند که امام علی علیه السلام نیز مروان را «سید شباب قریش» نامید؛ آن هم بعد از پیروزی در جنگ جمل و پیش از اینکه مروان با امام علیه السلام بیعت کند! (ابن منظور، ۱۴۰۴: ج ۲۴، ص ۱۷۹) پیش تر نیز آوردیم که امام علیه السلام وی را بیعت شکن توصیف کرده بود. (نهج البلاغه، خطبه ۷۳)

دشمنی و کینه مروان به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بر کسی پوشیده نبود. در یکی از مشاجراتی که با امام حسین علیه السلام داشت، گفت: «شما اهل بیت ملعون هستید!» در این هنگام، امام حسن علیه السلام که از سخن مروان خشمگین شده بود، فرمود: «به خدا سوگند! که خداوند بر زبان پیغمبر، پدرت را لعن فرمود و تو آنگاه در صلب پدرت بودی.» (ابن منظور، ۱۴۰۴: ج ۲۴، ص ۱۸۱) عبدالله بن زبیر نیز در روزگار خلافتش، بر بالای منبر می گفت: «به پروردگار کعبه سوگند که حکم بن ابی العاص و فرزندش، نفرین شده محمد [ص] هستند.» (ابن منظور، ۱۴۰۴: ج ۲۴، ص ۱۹۱) این روایت از پسر زبیر، به وسیله روایت امام حسن علیه السلام تقویت و تأیید می شود. از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «هنگامی که شمار پسران حکم به سی تن برسد، مال خدا را میان خویش می گردانند و بندگان خدا را برده خویش می کنند و از کتاب خدا برای فریب استفاده می نمایند.» (بیهقی، ۱۹۸۵: ج ۶، ص ۵۰۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۲۵۹)

البته آل امیه خودشان از خودشان تعریف و تمجید می کردند؛ چنان که به معاویه گفتند: چه

کسی بعد از تو این امر^۱ را ادامه می‌دهد؟ معاویه پاسخ داد: «القاریء لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، الشدید فی حدود الله، مروان بن الحکم.» (ابن منظور، ۱۴۰۴: ج ۲۴، ص ۱۷۹)

بنی‌امیه از جمله معاویه، سعید بن عاص و در رأس همه آنها مروان بن حکم، در دوران خلافت خلیفه سوم، از مقام و منصبی که داشتند، سوء استفاده می‌کردند. مروان به پشتوانه مقام و جایگاه بالایی که در حکومت یافته بود، با صحابه پیغمبر ﷺ منازعه و مشاجره می‌کرد و آنچه را مردم می‌گفتند، به خلیفه گزارش می‌داد. مروان این کارها را وسیله تقرب خود به عثمان می‌دانست. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۷)

مردم به خلیفه اعتراض داشتند که چرا مروان را به خود نزدیک ساخته و از او اطاعت می‌کند. برخی چنین می‌پنداشتند که بسیاری از کارها که به عثمان نسبت داده می‌شود، مروان با رأی خودش و بدون اطلاع عثمان، انجام داده است. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۷؛ ابن منظور، ۱۴۰۴: ج ۲۴، ص ۱۸۴) جبلة بن عمرو ساعدی، از نخستین کسانی بود که علناً خلیفه سوم را تهدید می‌کرد. خواسته وی این بود که ملتزمان و اطرفیانت، از جمله مروان بن حکم را باید از خود دور کنی. (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۳۶؛ طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۶۶)

۲. فساد اقتصادی و خوی اشرافی‌گری مروان

اموال بسیاری که مروان بن حکم به سبب خویشاوندی و نزدیکی به مرکز قدرت، به دست آورده بود، از جمله مهم‌ترین دلایلی بود که به تصریح بسیاری از مورخان، «موجب اعتراض و خشم مردم» علیه خلیفه سوم گشت. (ابن الجوزی، ۱۴۱۲: ج ۶، ص ۴۸؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۲۷) در جنگ صفین، مروان به سبب اینکه سهم او از عطایا به اندازه عمرو عاص نیست، درخواست معاویه را مبنی بر جنگیدن با مالک اشتر، رد کرد (المنقری، ۱۳۸۲: ص ۴۳۹) که نشان از مال دوستی و خوی اشرافی مروان دارد.

خمس غنایم افریقیه را که ابن‌ابی‌سرح^۲ (متوفای ۳۷ق) برای مدینه فرستاده بود، مروان آن را

^۱ منظور، ادامه خونخواهی عثمان است؛ نه امر خلافت.

^۲ عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، برادر رضاعی خلیفه سوم بود که مرتد شد و در فتح مکه، پیامبر ﷺ دستور قتل وی را صادر کرد؛ ولی با شفاعت عثمان، به وی امان داده شد و دوباره اظهار مسلمانی کرد. عثمان او را در سال ۲۵ق به حکومت مصر گماشت. (بلاذری، ج ۱۱، ص ۱۹؛ ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۹۱۸)

به پانصد هزار دینار خرید؛ ولی بعدها همین مبلغ را نیز به وی بخشیدند و این یکی از اعتراضات مردم بر خلیفه بود. (طبری، ۱۴۱۵: ص ۲۱۷) به ابن‌ابی‌سرح دستور داده شد سیصد قنطاری را که در معاهده صلح از مردم افریقیه گرفته بود، آن را به مروان بن حکم ببخشد. (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۵۶) علاوه بر این‌ها، مروان با استفاده از ویژه‌خواری، توانست مزرعه فدک را به اقطاع بگیرد. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۱۲۷؛ مقدسی، [بی‌تا]: ج ۵، ص ۲۰۰؛ ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲: ص ۱۹۵)

در نامه اعتراضی که برخی از صحابه برای خلیفه نوشتند، از جمله اموری که بدان اعتراض داشتند، «بخشیدن خمس افریقیه به مروان بن حکم، درحالی که حق‌الله و رسول و ذوی‌القربی و یتیمان و مساکین در آن است»، بود. (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۵۰) همچنین، برای مروان، قصرهایی در ذی‌خشب ساخته شد که محل تأمین اعتبار و هزینه ساخت این قصرها نیز از خمس بود. (همان)

۳. مشاوره‌های نادرست مروان به خلیفه و فرافکنی‌اش در باره علل اعتراضات مردم

بدیهی است که مشاور و یار نزدیک خلیفه و هر حاکمی، می‌باید فردی دانا و و مدبّر باشد. با وجود این مهم، «مروان، بسیار نادان و ضعیف بود.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۸: ج ۶، ص ۲۶۸) چنین فردی، حتی اگر خودش هم می‌خواست، باز نمی‌توانست آن طور که انتظار می‌رود، در اوضاع و شرایط بحرانی از بروز تنش‌های بیشتر جلوگیری کند. امام علی علیه‌السلام به همراه عده‌ای از مهاجران و انصار برای گفت‌وگو با مصریان رفتند و آنان را راضی کردند که به دیار خویش بازگردند. هنگامی که علی علیه‌السلام از نزد مصریان بازگشت، به عثمان فرمود: برو با مردم سخن بگو؛ به گونه‌ای که همه بشنوند. عثمان هم رفت و اعلان توبه کرد و گفت: «اشراف و بزرگان شما نزد من بیایند. من خشنودی شما را تأمین و مروان و خاندان او را از خود دور خواهم کرد.» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۴) فردای آن روز، مروان بن حکم که عاری از حسن تدبیر بود، آنچه را امام علیه‌السلام رسته بود، پنبه کرد و به عثمان گفت: «با مردم حرف بزن و بگو مصریان بازگشتند و آنچه در باره پیشوای خود شنیده بودند، باطل بوده است.» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۶۰) عثمان نپذیرفت؛ اما مروان چندان اصرار کرد که عثمان بیرون رفت و بر منبر نشست و آنچه را مروان گفته بود، بر زبان آورد. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۳) با بالا گرفتن آتش فتنه، عثمان نزد علی علیه‌السلام رفت و از او خواست تا با شورشیان سخن بگوید. علی علیه‌السلام پاسخ داد: «من چندین بار

با تو مذاکره کرده و پیشنهاد نمودم. تو در همه حال، می‌پذیرفتی و عمل نمی‌کردی و این، نتیجه نفوذ افرادی مانند مروان بن حکم و... است.» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۵۸) نمونه‌های بی‌تدبیری و ارائه مشاوره‌های نادرست مروان به خلیفه سوم، صفحات تاریخ را پر کرده است. عبدالله بن عباس در باره ناراضی‌های او و برخی اعتراضات، با خلیفه گفت‌وگو و تبادل نظر می‌کرد. ابن عباس می‌گوید: «وقتی ما از نزد عثمان بیرون رفتیم، مروان آمد و رأی خلیفه را دوباره تغییر داد.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۴۹۸) عبدالرحمن بن أسود نیز که مروان را از مسببان اصلی قتل خلیفه می‌دانست، می‌گفت: «خداوند مروان را رسوا و زشت کند؛ زیرا عثمان بر بالای منبر با مردم حرف زد و آنان راضی شدند؛ ولی مروان آمد و رأی خلیفه را تغییر داد.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۵۴)

وقتی عثمان را سنگباران کردند و او را به خانه بردند، امام علی علیه السلام به عیادت او رفت. عده‌ای از بنی‌امیه از جمله مروان، به علی علیه السلام گفتند: «تو ما را هلاک نمودی و چنین کردی!» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۱) سپس به عثمان گفت: «علی علیه السلام مردم را بر ضد تو تحریک می‌کند! او به مصریان گفته که: تعداد شما اندک است، بروید و با تجهیزات بیشتری برگردید. من کسانی را به عراق می‌فرستم تا سپاه‌هایی برایم بیاورند که به وسیله آنان، این سیره جائزه را باطل کند و ما را از شر مروان و خویشانش راحت کند!» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۵۱) مروان در حالی به علی علیه السلام چنین اتهامی زد که وقتی حضرت برای مذاکره با مصریان بیرون رفت، مروان و سعید بن عاص نیز وی را همراهی کردند. (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۵۹) اگر امام علی علیه السلام در حضور این دو نفر، شورشیان را تحریک کرده بود، مروان این اتهام را نه به صورت تحلیل و برداشت، بلکه به عنوان گزارش از آنچه دیده و یا شنیده، بیان می‌کرد. بعد از قتل عثمان، مروان هیچ‌گاه این اتهام را تکرار نکرد. روشن است که مروان فقط می‌خواست با متهم کردن دیگران، خود را نزد خلیفه بی‌گناه جلوه دهد. در راستای همین سیاست فرافکنی بود که مروان به خلیفه می‌گفت: «شکیبایی تو سبب شده است که کسی چون کعب بن عبهه بر تو جرئت پیدا کند!» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۳۱؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۲۸: ج ۲، ص ۳۱۰)

نمونه دیگر از فرافکنی‌های مروان، وقتی است که اما حسین علیه السلام برای دفاع از جان خلیفه آمده بود. مروان در حضور خلیفه به حضرت گفت: «از پیش ما برو، پدرت مردم را علیه ما شورانیده؛ درحالی که تو این‌جا پیش ما هستی!» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۶۵) مروان در حالی

این اتهام را متوجه امام علی علیه السلام می‌کرد که آن حضرت از فرط پشتیبانی‌اش از خلیفه، می‌ترسید گناهکار باشد^۳ و بعدها نیز در نامه‌ای به معاویه، خود را نسبت به خون عثمان، پاک‌ترین افراد دانست. (نهج البلاغه، نامه ۶) همچنین، روزی که می‌خواستند عثمان را بکشند، مروان به دنبال امام علی علیه السلام فرستاد که بیا شورشیان را از کشتن خلیفه منع کن؛ زیرا مردم از کسی به جز تو فرمان نمی‌برند! امام علی علیه السلام نیز قصد داشت برود، ولی محمدبن حنفیه که می‌ترسید هدف مروان، به گروگان گرفتن امام علیه السلام باشد، مانع رفتن پدرش شد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۸۰)

از دیگر نظرهای مشورتی نادرست که مروان به خلیفه سوم ارائه داد، این بود که «با مصریان و دیگر معترضان، نزدیکی بجوی و هرچه خواستند، بپذیر و آن‌ها را تا جایی که ممکن است، سرگرم بدار!» در نتیجه این سیاست مروان بود که خلیفه به وعده‌هایی که به معترضان داده بود، عمل نکرد و شورشیان نیز در پایان مهلت سه روزه، عثمان را به قتل رساندند. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۷۰)

۴. عملکرد مروان بن حکم هنگام اعتراضات و محاصره اول و دوم خانه خلیفه

مروان در مسجد، مردم ناراضی و معترض را این‌گونه تهدید کرد که: «شمشیر میان ما و شما داوری خواهد کرد.» سپس، گفت: ما و شما چنین هستیم که شاعر گفته: «ما آبروی خود را گستراندیم [=در اختیار شما گذاشتیم]، بردباری کردیم و شما مغتنم شمرده، ریشه‌های خود را فرو برده و بنای خویش را در آثارِ خاک ما بر پا نمودید.»^۴ اگرچه عثمان، در حضور معترضانی که در مسجد اجتماع کرده بودند، مروان بن حکم را به سبب این سخنان سرزنش کرد، ولی سخن مروان بر مردم گران آمد و موجب افزایش هیجان و تحریک علیه عثمان شد. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۵۳)

از دیگر کارهای نادرست مروان که موجب تحریک احساسات شورشیان شد، این بود که وقتی خلیفه در حضور مردمی که در مسجد تجمع کرده بودند، اظهار توبه نمود، مروان در آن‌جا حضور نداشت. از این‌رو، هنگام بازگشت خلیفه به منزل، مروان کار او را ناصواب دانست و وی را سرزنش کرد که چرا هنگامی توبه کردی که «گل و منجلاب به کمر رسیده و سیل دامن کوه را

۳. «و الله لقد دفعت عنه حتی خشیت أن أكون أنما.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰)

۴. «فرشنا لكم أعضانا فنت بكم / مغارسکم تبنون فی دمن الثری.»

گرفته است. کاش اکنون که مردم مانند کوه بر در خانه‌اند، توبه می‌کردی؛ ولی اقرار به خطا نمی‌کردی!» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۵۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۶۲) مروان که همیشه دیگران را متهم به توطئه می‌کرد، به جای اینکه خودش را یکی از مسببان به وجود آمدن آن شرایط بداند و از کردار خویش پشیمان شود، این بار نیز با توجیحات نادرست، رأی خلیفه را تغییر داد. بدین ترتیب، عثمان، مروان را فرستاد تا با مردم گفت‌وگو کند. مروان نیز به جای اینکه با گفتار ملایم، سعی در خاموش کردن آتش فتنه و پراکنده کردن مردم نماید، بر بالای خانه عثمان، مردم را این گونه خطاب کرد: «چه‌ره‌هایتان زشت باد! برای چه اجتماع کرده‌اید؟ انگار که برای غارت آمده‌اید!... آمده‌اید که ملک ما را از دست ما بگیرید؟... برگردید به خانه‌هایتان! والله ما بر آنچه در دستمان است [یعنی قدرت و حکومت]، مغلوب نخواهیم شد.» (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۵۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۸: ج ۲، ص ۳۱۷)

بعد از این اقدام نابخردانه مروان بود که علی علیه‌السلام خشمگین نزد عثمان رفت و بیان داشت: «مروان تو را هر کجا که بخواهد، می‌کشد! او را می‌بینم که تو را گرفتار مشکلات می‌کند؛ ولی نمی‌تواند تو را نجات دهد.» سپس، سوگند خورد که دیگر برای نصیحتت این‌جا نمی‌آیم. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۵۴)

بعد از رفتن علی علیه‌السلام، نائله، همسر عثمان نیز او را به سبب پیروی کردنش از مروان سرزنش کرد (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۶۲) و یادآور شد که: «مروان نزد مردم قدر و هیبت ندارد و او را دوست ندارند. مردم از تو روی برگردانیده‌اند؛ چون مروان را نزد تو مقرب دیده‌اند.» بعد به وی هشدار داد: «اگر مطیع مروان باشی، تو را می‌کشد.» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۸: ج ۲، ص ۳۱۸)

از دیگر کارهای مروان که در شورش علیه عثمان تأثیر بسزایی داشت، این بود که مروان در باره عمّار به خلیفه گفت: «این برده سیاه، مردم را بر تو جری کرده است. اگر او را بکشی، از پشت سرش رها می‌شوی.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۵۱) بدین ترتیب، با اشاره مروان بن حکم، عمّار را چنان کتک زدند که شکمش پاره گشت و بی‌هوش شد. با توجه به جایگاه و منزلت بالای عمّار در میان صحابه، به نظر می‌رسد که این اتفاق، موجب نارضایتی و اعتراض گسترده مهاجر و انصار - نه اعتراضات فردی - شده باشد. با وجود این، در منابع تاریخی، گزارش صریحی حاکی از اعتراض مهاجران و انصار به این موضوع وجود ندارد. برخی گزارش کرده‌اند که بعد از کتک

خوردن عمّار، هشام بن ولید بن مغیره تهدید می کرد که: «اگر عمّار از این ضربه بمیرد، یکی از بزرگان بنی امیه را خواهم کشت.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۵۱؛ ابن شبه، [بی تا]: ج ۳، ص ۳۲۱) گفتنی است که اعلام حمایت هشام از عمّار، نه بر اساس معیارهای دینی و مقام و منزلت عمّار نزد وی، بلکه به سبب سنت‌ها و عصبیت‌های قبیله‌ای بود؛ زیرا عمّار، حلیف و هم‌پیمان قبیله بنومغیره محسوب می شد. (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۳۸)

۵. نامه جعلی و منسوب به مروان

از مهم‌ترین حوادثی که سبب تحریک هرچه بیشتر شورشیان و تسریع روند قتل عثمان شد، ماجرای نامه‌ای است که در آن، از زبان خلیفه به ابن ابی سرح، فرماندار مصر، دستور داده شده بود دست و پای معترضان را قطع کند و گردن برخی از آنان را نیز بزند. مصریانی که بعد از گفت‌وگو با علی رضی الله عنه، به وعده‌های خلیفه مبنی بر انجام اصلاحات، اعتماد کردند، راهی دیار خویش شدند. آنان در میانه راه، غلام خلیفه را همراه با نامه مذکور یافتند و خشمگین به مدینه بازگشتند. گویند عثمان سوگند خورد که نامه را من ننوشته‌ام و هیچ اطلاعی هم ندارم که چه کسی نوشته است. محمد بن مسلمه نیز ضمن تأیید سخن خلیفه گفت: «این، کار مروان است.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۱۶۹) مصریان خواستار شدند که خلیفه، مروان را به آن‌ها تحویل دهد و خودش را نیز از خلافت خلع کند؛ ولی خلیفه نپذیرفت. (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۵۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۴۵۹) یافعی نیز می نویسد: «گویند کسی که نسبت به عثمان تزویر کرد، مروان بود.» بدین ترتیب، مسئولیت نوشتن نامه مذکور را متوجه مروان، و در اثر «نیرنگ» وی به عثمان می داند. (الیافعی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۷۶)

اکثر قریب به اتفاق منابع، چنین آورده‌اند که مروان، خط عثمان را جعل کرده و مهر خلیفه نیز در دستان وی بوده است و چنان که برخی نقل می کنند، مروان به حمران بن أبان که کاتب خلیفه بود، گفت: «این پیرمرد، فرتوت و خرف شده است. برخیز و به ابن ابی سرح بنویس که گردن کسانی را که بر ضد عثمان توطئه کرده‌اند، بزن.» (مقدسی، [بی تا]: ج ۵، ص ۲۰۴) روایت اخیر، صحیح به نظر نمی رسد؛ چون حمران بن أبان در این هنگام اصلاً در مدینه و در منصب کتابت برای خلیفه نبود؛ زیرا پیش‌تر وی را به بصره تبعید کرده بودند. (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۵۵۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۲۷) هیچ خبر دیگری هم در دست نیست که حمران بازگشته

باشد. بعد از کشف نامه، هنگام محاصره خانه عثمان و حوادث بعد از آن نیز هیچ جا اثری از او نیست. به نظر ما، نامه مذکور، به خط مروان نبوده است. برای اثبات این مدعا، به سراغ قدیمی ترین منابع تاریخی که سلسله روایت حدیث را ذکر کرده اند، رفته و آن‌ها را به نقد می کشیم.

۱. روایت طبری (متوفای ۳۱۰ق)

در تاریخ طبری، فقط در یک روایت (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۳۷۲) مروان به عنوان عامل اصلی نوشتن نامه مزبور معرفی شده است. برخی از مورخان بعدی (مانند: ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۱۸۶)، روایت نقش مروان در جعل این نامه را به نقل از همین روایت طبری، در کتاب‌های خویش آورده اند.

الف. نقد محتوایی این روایت: بر اساس این روایت، بعد از اینکه عثمان سوگند خورد نامه را ننوشته و بدان امر نکرده و خبر هم نداشته است، محمد بن مسلمه گفت: «این، کار مروان است.» گویی ابن مسلمه در جایی خاطره تعریف کرده که من در آن روز گفتم: این، کار مروان است. این مطلب، چیزی را ثابت نمی کند. اتهامی از سوی محمد بن مسلمه متوجه مروان شده است؛ همین و بس. در ضمن، هیچ خبری از کشف دستخط و اینکه معترضان یا عثمان یا هر فرد دیگری، سخن ابن مسلمه را تأیید کرده باشد، در دست نیست.

ب. نقد سندی این روایت: طبری این روایت را از واقعی نقل کرده و سند آن، چنین است: «ان یحیی بن عبدالعزیز حدّثه عن جعفر بن محمود، عن محمد بن مسلمة.» ابن مسلمه، متوفای ۴۶ هجری است و جعفر زمان وی را درک نکرده است (ابن عبدالبر، ۱۹۹۲: ج ۳، ص ۱۳۷۷؛ ابن اثیر، ۱۹۸۹: ج ۴، ص ۳۳۷) و در حدّ فاصل این دو، نام حداقل یک نفر از راویان از قلم افتاده است. بنابراین، حدیث، «منقطع» است.

۲. روایت ابن ابی شیبّه (متوفای ۲۳۵ق)

ابن ابی شیبّه، از اساتید محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب صحیح بخاری، و از محدثان بزرگ است. در کتاب او که حوادث مربوط به مقتل عثمان را آورده، فقط یک روایت (ابن ابی شیبّه، ۲۰۰۸: ج ۱۳، ص ۳۸۰، حدیث ۳۸۷۰۵)، آن هم به صورت گنگ و مبهم به نقش مروان، اشاره ای

دارد.

الف. نقد محتوایی این روایت:

در این روایت، آمده که عثمان گفت: «می‌پندارم کاتبم نیرنگ کرده است.» اگرچه نام کاتب را نگفته، ما فرض را بر این می‌گیریم که منظور عثمان از کاتب، مروان بوده است؛ زیرا چنان که پیش‌تر گفتیم، حمران در تبعید به سر می‌برد. در این روایت، عثمان تنها بر اساس حدیث و گمان یا از سر عصبانیت، اتهامی را متوجه کاتبش کرده است. در ادامه همین روایت، عثمان بلافاصله امام علی علیه السلام را نیز متهم به نوشتن این نامه کرد و تنها دلیل خلیفه، این بود که: «چون تو شورشیان را از من دور نمی‌کنی!» از سیاق روایت، کاملاً معلوم است که خلیفه این سخنان را تنها از سر عصبانیت زده است؛ چه در اثر تشدید فشارهای معترضان، کنترل اوضاع از دستش بیرون رفته بود. از این رو، گاهی این و زمانی آن را به نوشتن نامه متهم می‌کرد. این روایت، به هیچ وجه هویت عامل یا آمر نوشتن نامه مذکور، هر که باشد را ثابت نمی‌کند. با وجود این، سند آن را در ذیل به نقد می‌کشیم.

ب. نقد سندی این روایت:

سند این روایت، چنین است: «حدثنا أبو بکر قال: حدثنا عَفَّان قال: حدثنا أبو محصن أخو حماد بن نمیر رجل من أهل واسط قال: حدثنا حصین بن عبدالرحمن قال حدثنی جهیم رجل من بنی فهر قال أنا شاهد هذا الأمر...». در سلسله اسناد این روایت، نام «جهیم» آمده که علمای رجال بر او جرح وارد کرده‌اند. (ابی حاتم الرازی، ۱۹۵۳: ج ۱، ص ۵۴۰، رقم الترجمة: ۲۲۴۲) علاوه بر این، هویت کسی چون أبو محصن نیز دقیق مشخص نیست و در کتب رجال هیچ شرح حالی از وی نیافتیم.

۳. روایت عمر بن شبهه (متوفای ۲۶۲ق)

روایت او، تنها روایتی است که در آن نام مروان به صراحت آمده و مسئولیت نامه مذکور را بر گردن وی می‌اندازد. (ابن شبهه، [بی تا]: ج ۴، ص ۱۱) مورخان و محدثان بعدی (مانند: ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۴۵۷) نیز این روایت را با همین اسناد ذکر کرده‌اند.

سلسله اسناد این روایت، چنین است: «حدثنا محمد بن سلیمان و أحمد بن منصور الرمادی

واکاوی نقش مروان بن حکم در شورش علیه خلیفه سوم، با نگاهی تازه به منابع ۱۳۵

قالا: حدثنا محمد بن عيسى بن سمیع القرشي، عن محمد بن عبدالرحمن بن ابي ذئب، عن الزهري قال: قلت لسعيد بن مسيب.

در این سلسله اسناد، نام «محمد بن عيسى بن سمیع» آمده که از موالی معاویة بن ابي سفیان بوده است. (عسقلانی، [بی تا]: ج ۹، ص ۳۹۰، رقم ۶۳۸) علمای بزرگ رجال، او را به شدت تضعیف کرده، به تدلیس و وضع حدیث توسط وی اذعان داشته‌اند. (أبو حاتم رازی، ۱۹۵۳: ج ۴، ص ۳۷، رقم الترجمة ۱۷۳؛ سیوطی، ۱۹۹۲: ص ۸۹، رقم ۵۲؛ ابن حجر، ۱۳۵۶: ص ۸۸۶، رقم ۶۲۴۹)

نتیجه

مروان بن حکم که خویشاوند، کاتب و مشاور نزدیک عثمان بود، در تشدید نارضایتی‌ها و بحرانی‌تر کردن اوضاع و در نهایت، قتل خلیفه سوم، نقش ویژه‌ای داشت. مروان از منصب و جایگاهش، نهایت سوء استفاده را می‌کرد. در اشرافی‌گری و فساد مالی، گوی سبقت را از همگان ربود. به سبب کج خلقی، فحاشی، رفتار مستبدانه و سایر رذایل اخلاقی، در میان مردم بسیار منفور بود. عملکرد منفی، سوء تدبیر، مشاوره‌های نادرست و سخنان ناسنجیده مروان در بحبوحه اعتراض‌ها علیه خلیفه سوم نیز روند قتل خلیفه را تسریع بخشید. نامه‌ای جعلی و منسوب به مروان، آتش زیر خاکستر خشم مصریان را شعله‌ورتر کرد و به قتل خلیفه انجامید. با این وصف، برخی روایات مشکوک و سست‌بنیان در باره ماجرای قتل عثمان و نقش مروان در آن قضایا وجود داد.

منابع

- ابن ابی الحدید (۱۴۲۸). شرح نهج البلاغة، بغداد: دار الكتاب العربی، الطبعة الأولى.
- ابن أبی شیبیه، أبی بکر عبدالله بن محمد بن إبراهیم (۲۰۰۸). المصنّف، تحقیق: أبی أسامة بن إبراهیم بن محمد، قاهره: فاروق الحدیثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى.
- ابن اثیر، عزالدین أبوالحسن علی بن ابی الکرّم، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الفکر. — (۱۳۸۵). الكامل فی التاريخ، بیروت: دار الصادر.
- ابن أعثم الکوفی، ابومحمد احمد (۱۴۱۱). الفتوح، بیروت: دار الأضواء، الطبعة الأولى.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲). المنتظم، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
- أبی حاتم الرازی، أبی محمد عبدالرحمن (۱۹۵۳). کتاب الجرح والتعديل، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵). الإصابة فی تمييز الصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- (۱۳۵۶ق)، تقریب التهذیب، تحقیق: أبوالأشبال الباکستانی، هند: دار العاصمة.
- (بی تا). تهذیب التهذیب، القاهرة: دار الكتاب الإسلامی.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۰). طبقات الکبری، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
- ابن شیه، أبی زید عمر (بی تا). أخبار المدينة النبویة، دار العلیان.
- ابن عبدالبر، أبوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۹۹۲). الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد الجاوی، بیروت: دار الجیل.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، البداية والنهاية، بیروت: دار الفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۴)، مختصر تاریخ دمشق، دمشق: دار الفکر، الطبعة الأولى.
- بختیاری، شهلا (۱۳۸۸)، «ساختار سیاسی حکومت عثمان و نقش حزب اموی در آن»، کیهان اندیشه، شماره ۷۷، ص ۵۶-۷۶.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). أنساب الأشراف، بیروت: دار الفکر، الطبعة الأولى.
- دستی، محمد (۱۳۹۱)، نهج البلاغة، (ترجمه)، قم: ظهور، چاپ پنجم.
- بیهقی، احمد بن حسین (۱۹۸۵)، دلائل النبوة، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى.

جعفریان، رسول (١٣٨٥). تاريخ سياسى اسلام (ج٢: تاريخ خلفا)، قم: دليل ما، چاپ پنجم.
الدينورى، ابن قتيبه عبدالله بن مسلم (١٤١٠). الإمامة و السياسة، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الأولى.

_____ (١٩٩٢). المعارف، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، الطبعة الثانية.
الدينورى، ابوحنيفة احمد بن داود (١٣٦٨). الأخبار الطوال، قم: منشورات الرضى.
ذهبي، محمد بن احمد (١٤١٣). تاريخ الإسلام، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية.
رحمتي، محمدرضا (١٣٨٢). «زمينه‌های سياسى - اجتماعى قتل عثمان» شناخت، شماره ٣٨، ص ١٦٩-١٨٤.

رضايى شيرازى، فاطمه (١٣٨٤). «بررسى زمينه‌های قتل عثمان»، مسكويه، پيش شماره ١، ص ٦٣-٨٥.

زرگرى نژاد، غلامحسين (١٣٨٦). تاريخ تحليلى اسلام از بعثت تا غيبت، تهران: سمت، چاپ اول.

السيوطى، جلال الدين (١٩٩٢). أسماء المدلسين، بيروت: دار الجيل.
الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان (١٤١٦). الجمل والنصرة لسيد العترة فى حرب البصرة، تحقيق: السيد على مير شريفى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعة الثانية.
طبرى، محمد بن جرير (١٣٨٧). تاريخ الطبرى، بيروت: دار التراث، الطبعة الثانية.
كتبى، محمد بن شاکر (بى تا). فوات الوفيات، بيروت: دار الصادر.
مادلونگ، ويلفرد (١٣٨٨). جانشينى حضرت محمد، ترجمه: احمد نمايى و ديگران، مشهد: آستان قدس رضوى، چاپ چهارم.

مسعودى، ابوالحسن على بن حسين، (بى تا). التنبيه والاشراف، قاهره: دار الصاوى.
_____، (١٤٠٩). مروج الذهب، قم: داره الهجرة، الطبعة الثانية.
مقدسى، مطهر بن طاهر، (بى تا). البدء والتاريخ، بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية.
منتظرالقائم، اصغر، (١٣٨٦). تاريخ اسلام، اصفهان: سمت و دانشگاه اصفهان، چاپ سوم.
منقرى، نصر بن مزاحم، (١٣٨٢). وقعة صفين، قاهره: المؤسسة العربية الحديثة، الطبعة الثانية.
يافعى، عبدالله بن اسعد، (١٤١٧). مرآة الجنان وعبرة اليقظان، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.